



پروژه‌ی رویای انسان دانشگاه؛ مصاحبه با حجت‌الاسلام موسوی

طرح بحث: وقتی به صحنه دانشگاه‌های امروز ایران می‌نگریم، مشاهده می‌کنیم که دانشجویان و بعضاً اساتید با زمینه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و سیاسی از اقصی نقاط کشور وارد دانشگاه می‌شوند. اما بعد از چندین سال، هرکدام دچار تغییر هویتی از جنس تغییر در باورها، ارزش‌ها و آرمان‌ها می‌شوند، به گونه‌ای که این تغییرات معمولاً در جهت خلاف هویتی است که دین از انسان متوقع است. به عبارتی، افراد در دانشگاه‌ها بی‌دین‌تر، غرب‌زده‌تر و نسبت به کشورشان بی‌حس‌تر می‌شوند. به عنوان مثال، می‌توان از وقایع پاییز ۱۴۰۱ یاد کرد که در آن، دانشگاه به رهبر جریان ضددین و ضدکشور بدل شد. این در حالی است که پس از انقلاب اسلامی، تلاش‌هایی برای تربیت انسانی با هویت دینی انجام شده است؛ از جمله تأسیس مراکز معارف، اضافه کردن دروس معارف، تأسیس مسجد دانشگاه، ایجاد نهاد رهبری و موارد بیشتر. اما این اقدامات نتوانسته‌اند تغییرات هویتی مطلوبی در دانشجویان ایجاد کنند.

علت این امر به مؤلفه‌هایی برمی‌گردد که در ساختار دانشگاه مدرن وجود دارند و ناخودآگاه در شکل‌دهی هویت دانشجویی تأثیر می‌گذارند. یکی از این مؤلفه‌ها، نگاه خاصی به علم است که دانشگاه در ذهن افراد ایجاد می‌کند. و این تلقی چه در لایه‌های پنهان و چه در لایه‌های آشکار خود، به شکل‌های مختلفی با دین در معارضه است. مؤلفه دیگری که نقش اساسی دارد، مفهوم موفقیت است که دانشگاه به دانشجویان ارائه می‌دهد. این مفهوم موفقیت عمدتاً به کسب پول بیشتر و رفاه مادی محدود می‌شود. الگوهای موفقیتی همچون ایلان ماسک و بیل گیتس به عنوان نمادهای موفقیت معرفی می‌شوند، به گونه‌ای که هر کسی که از این مسیر پیروی نکند، فردی غیرعقلانی و عجیب به نظر می‌رسد. مؤلفه بعدی، نحوه‌ی خاصی از غرب‌زدگی است که هنوز در دانشگاه‌های ایران وجود دارد. به عنوان مثال، در دانشگاه شریف حتی پس از چهل سال از انقلاب اسلامی، ساختمان‌ها با معماری مشابه دانشگاه MIT ساخته می‌شود. یا اساتید، از هر طیفی که باشند، همواره افتخار می‌کنند که مثلاً ما امسال چند نفر ورودی دانشگاه‌های هاروارد و... داشتیم. این سه مؤلفه، تنها بخشی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری هویت دانشجویی در دانشگاه‌های ایران هستند و موارد دیگری نیز وجود دارند که باید به آن‌ها توجه شود.

از سوی دیگر، بحران معنایی در دانشگاه‌های غرب نیز به وضوح دیده می‌شود. این بحران نه تنها در دانشگاه‌های ایران بلکه در خود غرب نیز مشهود است و نشان می‌دهد که انسان‌هایی که از دانشگاه‌های مدرن فارغ‌التحصیل می‌شوند، نه تنها با هویت ایرانی اسلامی در تضاد هستند، بلکه حتی در غرب نیز با چالش‌های فطری خود مواجه هستند. این نشان می‌دهد که نقد ما به دانشگاه مدرن صرفاً یک سیاه‌نمایی نبوده و این بحران در سطح جهانی در حال ظهور است.

با این حال، افرادی وجود دارند که با حضور ساختار شکنانه توانسته‌اند هویت دینی خود را حفظ کنند و همچنین از مزایای دانشگاه و علم مدرن به نحو احسن بهره‌برداری کنند. افرادی همچون شهید شهریار، شهید فخری‌زاده، شهید طهرانی‌مقدم به خوبی نشان می‌دهند که در همین دانشگاه‌های مدرن، می‌توان هویت دینی و ملی را حفظ کرد و در خدمت پیشرفت کشور قرار گرفت. این افراد در واقع توانسته‌اند زیست متفاوتی در دل فضای دانشگاه رقم بزنند و هویت خود را به عنوان انسان دینی حفظ کنند.

سوال این است که این نحوه‌ی حضور باید به چه شکل سامان‌دهی شود تا ما بعد از یک مدتی بتوانیم درمورد دانشگاهی صحبت بکنیم که به گفته امام کارخانه‌ی انسان‌سازی باشد و به قاعده و تعداد بالا چمران تربیت کند.



نهادهایی که مدرن نیستند

دانشگاه، نهادی است یا به تعبیر دقیق‌تر، ساختاری است که از دل مجموعه‌ای از فرایندهای اجتماعی — به معنای نهادی آن — برآمده است. اگر نهاد را مجموعه‌ای از فرایندهای ساخت‌یافته در بستر اجتماعی بدانیم، دانشگاه ساختاری است که از درون این فرایندها شکل گرفته و قرار بوده است سازوکارهایی را که دنیای مدرن را پدید می‌آورند، پشتیبانی کند؛ از نظر علمی، از نظر نیروی انسانی، و حتی در عرصه فناوری و تولید سیاست. این پدیده، به‌عنوان پدیده‌ای مدرن، قابل ارزیابی است؛ چنان‌که طرح بحث شما نیز در همین راستا قرار دارد و در این زمینه می‌توان بحث‌های فراوانی مطرح کرد. فرض کنید ما اکنون گروهی از متفکران آمریکایی بودیم که درباره‌ی دانشگاه‌هایی چون هاروارد، برکلی یا MIT گفت‌وگو می‌کردیم؛ قطعاً حرف‌های بسیاری برای گفتن وجود داشت. از جمله اینکه مبانی اخلاقی و معنوی، یا جایگاه انسان الهی در این دانشگاه‌ها چیست، و در نهایت انسانی که این دانشگاه‌ها تحویل می‌دهند، چه نوع انسانی است، و الی آخر.

اما به نظر من، ما در ایران در چنین موقعیتی نیستیم؛ به دو دلیل: نخست، اینکه دانشگاه شریف ما، دانشگاه MIT، برکلی یا هاروارد نیست. اگر چنین بود، افراد اپلائی نمی‌کردند و به رفتن به آن‌جا افتخار نمی‌کردند. پس روشن است که این‌گونه نیست. چرا چنین نیست؟ این پرسش بسیار مهمی است. دوم، اینکه ما آمریکایی نیستیم؛ حتی دانشجوی دانشگاه شریف ما، هر کاری هم که بکند، در نهایت یک ایرانی است و حیات او در بستر زیست ایرانی معنا پیدا می‌کند. او نمی‌تواند یک آمریکایی باشد، هر کاری هم بکند. در نتیجه، ما در حال صحبت درباره‌ی انسان ایرانی هستیم، و درباره‌ی ساختاری که اساساً یک ساختار مدرن نیست. اگر بود، بسیاری از امور از دستش برمی‌آمد. حکایت دانشگاه در ایران، حکایت بسیاری از ساختارهایی است که به‌اصطلاح و به ادعا، مدرن‌اند اما به‌واقع وارد نهادهای اجتماعی ساخت‌یافته‌ی تاریخی ایرانی شده‌اند و در پی آن بوده‌اند که مناسبات نهادی موجود در جامعه‌ی ایران را به نفع جریان دیگری تغییر دهند؛ جریانی که بسیار حائز اهمیت است. سؤال این است که آیا واقعاً این نهادهایی که وارد ساختار زیست ایرانی شده‌اند، کارکردشان این بوده که جامعه‌ی ایران را مدرن کنند؟ یک داوری آن است که این ساختارها در پی مدرن کردن جامعه‌اند. در این صورت، طبیعی است که گروهی از مؤمنان جامعه‌ی ایران، به‌عنوان مدافعان دین و ارزش‌های اخلاقی، در برابر چنین ساختارهایی که قصد مدرن‌سازی دارند، احساس خطر کنند؛ چرا که روح مدرنیته از سوی اخلاق، معنویت و ارزش‌های دینی مورد نقد قرار گرفته است. با این حال، به نظر من، ما اساساً در چنین موقعیتی در برابر نهادهای موجود در جامعه‌ی ایران قرار نداریم. این نهادها اساساً نهادهای مدرن نیستند. آن‌ها فاقد کارکردهایی هستند که نهادهای مشابه در دنیای غرب دارند. بلکه در مواردی، کارکردهایی معکوس دارند. اکنون پرسش آن است که این کارکردهای معکوس، زائیده‌ی فرهنگ تاریخی ایرانی‌اند یا حاصل پدیده‌ای دیگر؟ این پرسش نیازمند تأملی جدی است.

افرادی مانند سیدجواد طباطبایی و طیفی از روشنفکران که حتی غرب را نیز مورد نقد قرار داده‌اند و نوع مناسبات ما با غرب را به چالش کشیده‌اند، عامل اصلی را در این می‌دانند که ما ایرانی‌ها، هر کاری هم که بکنیم، در نهایت ایرانی هستیم و غربی نخواهیم شد. از همین‌رو، هر آنچه از غرب وارد دنیای ایرانی شود، لزوماً ما را مدرن نخواهد کرد، چرا که اساساً مدرنیته را درست فهم نکرده‌ایم. ایشان در دوره‌ای از زیست فکری خود این دیدگاه را مطرح می‌کرد و در سال‌های پایانی عمر فکری‌اش به بازسازی مفهوم ایران‌شهر و هویت ایرانی روی آورده بود. جریان روشنفکری ما نیز از جنسی مشابه با همین دیدگاه برخوردار است. یعنی در ابتدا به این فکر می‌رسد که ایران را مدرن کند، اما پس از مدتی درمی‌یابد که ایران اساساً مدرن نمی‌شود. سپس به گفت‌وگو در مورد معایب فرهنگ ایرانی می‌پردازد و این‌که این فرهنگ نمی‌تواند مدرن شود، و در ادامه به این پرسش می‌رسد که اکنون باید با ایران چه کرد؟ این

خود البته نوعی رشد محسوب می‌شود، اما واقعیت آن است که ایشان نیز متوجه مسئله نشده است. ما با مجموعه‌ای از نهادهای مدرن مواجه نیستیم. اگر با نهادهای مدرن طرف بودیم، تکلیف ما بسیار ساده‌تر و روشن‌تر می‌بود.

نهاد استعماری

دانشگاه در ایران یک نهاد مدرن نیست، بلکه نهادی استعماری است. نهاد استعماری برای این طراحی شده است که اساساً پیشرفت‌هایی که ما از مدرنیته مشاهده می‌کنیم، وارد جامعه‌ی ایرانی نشود. هدف آن، پیگیری مقاصد استعماری است و این اهداف، بسیار روشن و واضح هستند. استعمار زمانی در ایران معنا پیدا می‌کند که عمده‌تاً از جنوب وارد می‌شود. در ابتدا پرتغالی‌ها وارد می‌شوند و مناطق را اشغال می‌کنند. آن اشغال، نظامی است و استعمار تلقی نمی‌شود؛ بلکه اشغال نظامی است، آن هم به‌طور صریح و آشکار. استعمار زمانی معنا پیدا می‌کند که انگلستان وارد ایران می‌شود. یعنی انگلیسی‌ها حرکت می‌کنند، با پادشاه صفوی توافق می‌کنند و می‌گویند: ما به‌جای این پرتغالی‌ها می‌آییم و جنوب را از حضور آن‌ها پاک می‌کنیم. منظور از جنوب، شمال و جنوب خلیج فارس است. کل خلیج فارس برای ما بوده است؛ چه بخش جنوبی و چه شمالی. منطقه‌ی شرقی بحرین، قطر، امارات و نیز بخش‌های دیگر از آن سوی خلیج فارس، همه برای ایران بوده است. کل بالا و پایین خلیج فارس را انگلیسی‌ها اشغال می‌کنند. بخش بالای خلیج فارس را پرتغالی‌ها اشغال می‌کنند و انگلیسی‌ها قصد تحویل گرفتن آن را دارند، اما موفق نمی‌شوند. در اینجا با مقاومت مردمی مواجه می‌شوند. رئیس‌علی دلواری مقاومت می‌کند و عملاً پروژه‌ی آن‌ها در شمال خلیج فارس شکست می‌خورد. اما در جنوب خلیج فارس موفق می‌شوند آن را از پرتغالی‌ها بگیرند. پرسش این است که در عوض چه چیزی می‌خواهند بدهند؟ پدیده‌ای که ما تا آن زمان در اختیار نداشتیم. آن پدیده چیست؟ همان چیزی که خودشان با آن آمده بودند و ما را شکست داده بودند: توپ.

می‌توان حکایت مقاومت رئیس‌علی دلواری و سایر مردم ایران‌زمین را در برابر استعمار انگلستان مطالعه کرد. مشاهده شد که آن‌ها چیزی در اختیار دارند به نام توپ، و باروت در این میان، عنصری بسیار کلیدی در توسعه‌ی مدرنیته و استعمار به معنای واقعی کلمه به شمار می‌رود. ما آن را در اختیار نداشتیم. اشکالی وجود نداشت؛ گفتند ما برای شما آن را می‌سازیم، در اختیارتان قرار می‌دهیم، و شما می‌روید با عثمانی‌ها می‌جنگید. این‌گونه شد که جنگ ایران و عثمانی آغاز می‌شود. و پس از آن نیز وقایعی رخ می‌دهد که مشخص است در این میان چه کسی متضرر می‌شود. کمر جهان اسلام شکسته می‌شود، ایران تضعیف می‌گردد، انگلیسی‌ها باز می‌گردند، و پس از مدتی، در دوره‌های بعدی، شمال ایران توسط روس‌ها و جنوب ایران توسط انگلیسی‌ها اشغال می‌شود. این اشغال، به‌گونه‌ای صورت می‌گیرد که باید توسط خود ایرانی‌ها اداره شود. دیگر نیازی نیست که یک انگلیسی بیاید و آن را اداره کند. همان‌گونه که در جنگ جهانی دوم، عملیات نظامی توسط خود اروپایی‌ها پیش نمی‌رفت و بخش زیادی از نیروهای شرکت‌کننده از مستعمرات تأمین می‌شدند. انگلیسی‌ها بخش زیادی از نیروهای خود را در منطقه، برای جنگ با عثمانی، از هند و مناطق مشابه تأمین می‌کردند. فرانسوی‌ها نیز هنگامی که می‌خواستند بجنگند، نیروهای خود را از الجزایر و کشورهای مختلفی که مستعمره‌ی فرانسه بودند، می‌آوردند. سیاه‌پوستان را که پیش‌تر به بردگی گرفته می‌شدند، در این دوره به‌عنوان نیروی جنگی به جبهه‌ها اعزام می‌کردند تا در میدان نبرد بجنگند و عملاً نقش گوشت جلوی توپ را ایفا کنند. مسئله آن است که باید کشوری را به‌گونه‌ای ساخت یا زمینه‌هایی برای آن فراهم کرد که بتواند بیشترین خدمت را به منافع ایالات متحده در دوره‌های استعمار جدید، و در دوره‌های پیشین به منافع انگلستان، ارائه کند. وقتی دیده می‌شود که این کشور راه ندارد، راه‌آهن ندارد، هیچ‌گونه زیرساختی ندارد، باید خودش زمینه‌هایی را ایجاد کند تا بهره‌کشی از آن به شکل مؤثرتری صورت گیرد. در نقطه‌ای که نیازی به بهره‌کشی وجود ندارد، ضرورتی هم ندارد که برای آن منطقه چیزی ساخته شود. باید بتوان بیشترین بهره‌برداری را از این کشور انجام داد. استعمار هر چقدر بتواند



ایران به جهت بهره‌برداری مهیاتر کند، بهترین خدمت را به خودش کرده‌است. نهادهایی که در مقابل این مقاومت بکنند یکی باید نابود بشوند، نباید بگذارید این‌ها پیشرفته بشوند. امیرکبیر، به‌عنوان یک شخصیت علمی و حوزوی، به‌دنبال آن بود که... دنیای مدرن بالاخره یک دارایی‌هایی دارد، واقعاً نیز دارای دستاوردهایی بوده است؛ ما منکر این نیستیم. دنیای مدرن به چیزهایی دست یافته است که ما پیش‌تر آن‌ها را در اختیار نداشته‌ایم.

دانشگاه؛ قدرت‌بخش یا متزلزل‌کننده؟

پرسش آن است که آیا امکان آن وجود داشت که ما این دستاوردها را دریافت کنیم، در بستر فرهنگ خود هضم کنیم و دارایی‌های خود را توسعه دهیم؟ قطعاً این امکان وجود داشت. چنان‌که ما فلسفه را از یونان گرفتیم، وارد محیط اسلامی کردیم، آن را گسترش دادیم و صاحب فلسفه‌ی اسلامی شدیم، و غربی‌ها در دوره‌ی قرون وسطی آمدند و فلسفه را از ما گرفتند. آیا امکان آن وجود داشت که با مدرنیته نیز همین کار را انجام دهیم؟ بله، این امکان وجود داشت. اما مسئله آن است که استعمار اساساً نمی‌خواست این اتفاق رخ دهد. اگر ما به‌اندازه‌ی آمریکا تبدیل به یک قدرت می‌شدیم، این امر به نفع آمریکا نبود. استعمار به‌دنبال آن است که ما نتوانیم به همان معنای مدرن آمریکایی، پیشرفت کنیم. یعنی نتوانیم به یک قدرت بزرگ اقتصادی، صنعتی و مادی تبدیل شویم. آن‌ها یک قدرت بزرگ مادی در اختیار دارند، و پشتوانه‌ی این قدرت بزرگ مادی نیز دانشگاه‌هایشان هستند. ما آیا خواهان چنین چیزی هستیم یا نه؟ باور کنید که هستیم. ما خواهان آن هستیم که دانشگاه ما به ایران قدرت بدهد، نه به ایالات متحده. در حال حاضر، کارکرد اصلی بسیاری از دانشگاه‌های ما آن است که یا به جمهوری اسلامی ایران قدرت ببخشند، یا حاکمیت ایران را متزلزل و سست کنند، و در عوض زمینه را برای استعمار فکری، فرهنگی و حتی خدماتی فراهم کنند، آن هم به‌گونه‌ای بسته‌بندی‌شده برای همان کشوری که قصد استعمار ما را دارد.

مقالاتی که اکنون در دانشگاه‌های فنی و مهندسی نوشته می‌شود، به چه کسی خدمت می‌کند؟ چه اندازه از آن وارد صنعت ما می‌شود و چه اندازه وارد صنعت ایالات متحده می‌گردد؟ این مقالات به کدام ژورنال‌ها ارسال می‌شوند؟ به ژورنال‌های ما یا به ژورنال‌های آن‌ها؟ حتی اگر در ژورنال‌های ما منتشر شود، در نهایت وارد کدام صنعت خواهد شد؟ کدام مشکل را، در کجا، قرار است حل کند؟ این ساختار، برای خدمت به ما طراحی نشده است. من این مسئله را نه تنها در مورد ساختار دانشگاه، بلکه در مورد ساختار دولت نیز بیان می‌کنم. دولت مدرن در ایران به‌گونه‌ای ساخته نشده است که به نظام جمهوری اسلامی خدمت کند. بلکه آن را به‌نحوی طراحی کرده‌اند که به ایالات متحده خدمت کند: از آمریکا کالا وارد کند؛ اگر ممکن نبود، از اروپا؛ اگر از اروپا هم ممکن نبود، از چین. کشور را به مستعمره‌ی دلاری آمریکا تبدیل کنند؛ سیاست‌های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را اجرا کنند. کار این نظام نیز همین است. بدنه‌ی کارشناسی شما در اغلب وزارت‌خانه‌ها این‌گونه فکر می‌کنند و همین‌گونه نیز زندگی، اندیشه و نظام عمل خود را سامان داده‌اند. نهادهای اجتماعی نیز اساساً به همین شکل طراحی شده‌اند. ما این ساختار را پس از انقلاب به‌وجود نیاورده‌ایم؛ بلکه این روند از زمان پهلوی — عمدتاً پهلوی دوم و تا حدی در دوره‌ی پهلوی اول — آغاز شده و تا امروز امتداد یافته است. و گرنه اگر اکنون بنگریم، خواهیم دید که بسیاری از دانشگاه‌های بزرگ آمریکا اصلاً در پایتخت این کشور قرار ندارند.

اگر امروز از گروهی بپرسیم پایتخت آمریکا کجاست، شاید ندانند که واشنگتن دی‌سی است و تصور کنند نیویورک است. دانشگاه هاروارد و MIT در کدام ایالت قرار دارند؟ در ایالت ماساچوست. نه در نیویورک‌اند و نه در واشنگتن. برکلی کجاست؟ در کالیفرنیا، در آن سوی آمریکا است. حال پرسش آن است که کار این دانشگاه‌ها چیست؟ چه انتظاری از آن‌ها در شکل‌دادن به ساختار اجتماعی

می‌توان داشت؟ این دانشگاه‌ها در حال تولید ثروت هستند. نخبگان را از سراسر جهان جذب می‌کنند، آن‌ها را وارد کشور می‌سازند و به ثروت تبدیل می‌کنند. امروز، از رایانه تا دوربین فیلم‌برداری، و تمامی فناوری‌هایی که هویت انفورماتیکی و پیشرفته دارند، همگی به نوعی ردپایشان را باید در MIT جست‌وجو کرد؛ یا در سیلیکون‌ولی. پشتیبان سیلیکون‌ولی کیست؟ کجاست؟ این جریان در حال پدید آوردن چه چیزی است؟ چه میزان ثروت برای آمریکا تولید می‌کند؟ چه تعداد از نخبگان جهانی را جذب می‌کند؟

خدمت‌کردن به قدرت اشغال‌گر ایران

و اکنون، کارکرد دانشگاه شریف شما چیست؟ دانشگاهی که توانایی ندارد از سراسر جهان استعدادها را شناسایی کند و یکی‌یکی به تربیت نیروی انسانی بپردازد؛ چرا که خود جامعه با فقر در تربیت نیروی توانمند روبه‌روست. این امر نیز دلایل متعددی دارد؛ از جمله مشکل خانواده. در نهایت، این کودک باید در خانواده تربیت شود، رشد کند و به انسانی مفید، سودمند و مؤثر تبدیل گردد. در سراسر جهان نخبگان فراوانی وجود دارند. در آنجا دانشگاهی تأسیس می‌شود به نام «کزان»، که مأموریت آن تربیت چنین نیروهایی است. عده‌ای از افراد را تربیت می‌کند و آن‌ها توانمندی‌هایی به‌دست می‌آورند که در دوره‌ی کارشناسی‌ارشد و دکتری، پروژه‌های کدام نهادها را اجرا می‌کنند؟ پروژه‌های سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا و زیرمجموعه‌های آن را؛ پروژه‌های سازمان هوانوردی ایالات متحده و بخش‌های وابسته به آن را. یعنی چه؟ یعنی به طراحی و تولید موشک می‌پردازند، خواه بخواهند و خواه نخواهند، که این موشک‌ها بر سر مردم غزه فرود آید. به ساخت سامانه‌های دفاعی اقدام می‌کنند که بعدها به «گنبد آهنین» در رژیم اشغالگر قدس و صهیونیستی تبدیل شود. سامانه‌هایی که کشتی‌های مردم یمن و ایران را هدف قرار دهند، و سایر موارد مشابه. حاج قاسم را با همین‌ها مورد هدف قرار دهند، کشور عراق را با همین‌ها اشغال کنند.

این، تنها نیمی از ماجرا است. نیم دیگر آن، خدمت‌رسانی به سازمان اطلاعات و امنیت ایالات متحده، از طریق شرکت‌هایی همچون گوگل، فیسبوک، و سایر شرکت‌های وابسته به «متا» و دیگر پروژه‌بگیران سازمان‌های اطلاعاتی مانند NSA و سیا است. این شرکت‌ها در آن‌جا مستقرند و به‌صورت مستقیم پروژه‌های این نهادها را دریافت می‌کنند. اساساً بخش اصلی فضای مجازی و اینترنت، در ابتدا توسط وزارت دفاع ایالات متحده و درون ساختار ارتش آن کشور شکل گرفته است. اینترنت به‌عنوان یک پدیده، نخست در آن‌جا پدید آمد. اما پس از آن، در قالب پروژه‌هایی در اختیار دانشگاه‌ها و شرکت‌ها قرار گرفت. دانشجوی شما، از دوره‌ی کارشناسی‌ارشد یا دکتری، به آن‌جا می‌رود و پروژه‌ای را در اختیار می‌گیرد. به چه منظور؟ برای خدمت به همان استادی که پروژه را دریافت کرده است. پروژه تقسیم شده، بخشی از آن به دست این فرد می‌رسد. دانشجو به آن‌جا می‌رود، از جیب خود هزینه می‌پردازد و درعین حال پروژه‌ی آن‌جا را نیز اجرا می‌کند. ما با این مسئله مشکل داریم. و به نظر می‌رسد تا زمانی که این مسئله حل نشود، سایر مسائل اخلاقی امروز دانشگاه نیز قابل حل نخواهند بود.

ما امروز با بحران هویت روبه‌رو هستیم. دانشجو، به‌طور طبیعی، در یک هویت استعماری هضم می‌شود. هویت استعماری یعنی خدمت‌کردن به قدرت اشغال‌گر ایران؛ یعنی تبدیل‌شدن به نیروی کار بی‌مزد و منت‌قدرتی که ایران را اشغال کرده است. چنین فردی دیگر ایران برایش اهمیتی ندارد، برای ایران نفس نمی‌کشد، و به بی‌هویتی سوق پیدا می‌کند. چرا چنین می‌شود؟ زیرا این روند، به‌شکل کاملاً حرفه‌ای طراحی شده است. طراحی شده است تا از او یک خدمت‌گزار بسازد، بی‌آن‌که خود متوجه شود.



اکنون پرسش این است: آیا سراسر این دولت مدرن، دانشگاه و پدیده‌های مشابه، پدیده‌هایی هستند که نوکری می‌آفرینند؟ واقعیت آن است که انقلاب اسلامی توانست هنر بزرگی از خود نشان دهد. انقلاب اسلامی توانست با این پدیده‌ها به‌گونه‌ای رفتار کند که از آن‌ها سواری بگیرد، و خدمتی از آن‌ها به نفع خود کسب کند، که خود آن‌ها نیز چنین امری را تصور نمی‌کردند. در این دانشگاه، نباید افرادی مانند احمدی‌روشن ظهور پیدا کنند. اگر احمدی‌روشن فردی باهوش و مستعد بود، می‌بایست به‌سرعت جذب سازمان اطلاعات و امنیت ایالات متحده شود. چرا؟ زیرا اگر کسی بتواند ویروس استاکسنت را شناسایی کند، چه میزان پول به‌دست خواهد آورد؟ فرض کنید من، به‌عنوان یک فرد دنیاطلب، بخواهم ویروس استاکسنت را شناسایی کنم. آن فردی که این ویروس را طراحی کرده است، به‌سرعت قابل‌شناسایی خواهد بود، به‌ویژه اگر آن قدر حرفه‌ای باشم که بتوانم به شبکه‌های امنیتی آن‌ها نفوذ کنم. می‌توانم ایمیل بفرستم، چند ارتباط برقرار کنم و بپرسم که اگر من این را کشف کردم، چه میزان پرداخت می‌کنید؟ او نیز به‌خوبی پول پرداخت می‌کند، شما را به عضویت هیئت‌علمی درمی‌آورد، مدارک علمی بالاتر و بالاتر در اختیارتان قرار می‌دهد، و این امکان را فراهم می‌کند که آن‌جا، در ایالت کالیفرنیا، زندگی رویایی خود را تجربه کنید. اما چرا چنین نمی‌کند؟ زیرا شما با پدیده‌ای متفاوت روبه‌رو هستید. انسان انقلاب اسلامی، از همه‌ی این‌ها عبور می‌کند. ساختار نظام جمهوری اسلامی نیز به‌گونه‌ای است که می‌خواهد از نهادهای مدرن به‌نفع خود، آرمان‌های خود، و این نوع انسان بهره‌برداری کند. ابزارش چیست؟ همین انسان‌ها است. ما در جمهوری اسلامی ابزارمان دولت مدرن نیست، ابزارمان انسان‌های الهی‌اند. این انسان‌های الهی در نهایت به این ساختارها فائق می‌آیند. فعلاً داریم از این ساختارها استفاده می‌کنیم تا این انسان‌های الهی از این بهره‌مند شوند تا بتوانند قدرتی برای ایران بسازند که ساخته‌اند. یعنی به عبارتی جمهوری اسلامی روزهای اول می‌توانست بگوید ما نه دموکراسی، نه مجلس، نه دولت مدرن و نه بانک مرکزی هیچ‌کدام از این‌ها را قبول نداریم و بانک‌ها تعطیل، ارتش هم تعطیل، دانشگاه هم تعطیل. مطمئن باشید امروز ایران، این قدرت غیرقابل انکار در دنیای استکباری کنونی، تبدیل به هم‌چنین قدرتی نمی‌شد. بی‌تردید امروز ما به چنین قدرتی تبدیل شده‌ایم، به‌واسطه‌ی آنکه توانسته‌ایم از نهادهای مدرن به نفع خود بهره‌برداری کنیم. بله، نتوانسته‌ایم این نهادها را به نهادهایی با هویت، در افق تمدن اسلامی، تبدیل کنیم؛ نهادهایی که واقعاً جزئی از ساختاری باشند که به‌صورت ساختاری به نظام جمهوری اسلامی خدمت می‌کند. این امر، نیازمند کار و تلاش فراوان است. اما در حال حاضر، ما توانسته‌ایم از این نهادها، به‌نفع اقتدار و قدرت جمهوری اسلامی، بهره‌مند شویم و از آن‌ها کار بکشیم. همین دانشگاه شریف، همین دانشگاه امیرکبیر، همین دانشگاه تهران. همین دانشگاه‌ها توانسته‌اند نیروهایی را تربیت کنند که امروز در حوزه‌های موشکی، پهپادی و بسیاری از حوزه‌های دیگر مؤثر هستند. ایران تحریم است، اما در واقع تحریم نیست؛ زیرا همه‌چیز در اختیار دارد.

پروژه‌ی انسانی تغییر هویت

روزی در فرودگاه، از مشهد در حال سفر بودم. شخصی که از عربستان آمده بود در نزدیکی ما نشسته بود. البته من در کنار او نبودم. در حال گفت‌وگو با یک مهندس آلمانی بودم که برای پشتیبانی مهندسی برخی تجهیزات وارد ایران شده بود تا در چند شرکت ایرانی مشاوره دهد. در حالی که با او صحبت می‌کردم، آن فرد دیگر نیز کنار من نشست و وارد گفت‌وگو شد. او هم استاد دانشگاه بود. به من گفت: «بین این فرد از آلمان آمده، چگونه شما تحریم هستید؟ این شخص آمده، شما که ارتباطات دارید، من امروز در بازار شما بودم و دیدم همه‌چیز هست. شما کجای این تحریم هستید؟ این‌ها همه شوخی است، همه دروغ است.» به او گفتم: «من چیزی نمی‌گویم، شما توضیح دهید که ما واقعاً در تحریم هستیم.» آن مهندس آلمانی نیز برایش توضیح داد که: «بله، ما واقعاً در تحریم هستیم. من طبق قراردادی به ایران آمده‌ام و دیگر نیز باز نخواهم گشت. قرارداد ما به‌گونه‌ای است که تنها به‌خاطر یک شرایط خاص



امروز به اینجا آمده‌ام.» آن ایام، دوره‌ی آغازین تحریم بود. اما با این حال، همه چیز در کشور موجود بود. چرا؟ به خاطر آنکه توانستیم از تمامی این نهادها به نفع خود استفاده کنیم. اما پرسش آن است که چگونه می‌توان این ساختارها را در خدمت نظام جمهوری اسلامی قرار داد؟ تا زمانی که نتوانیم هویت ضداستعماری را در دانشگاه‌ها پررنگ کنیم، این مسئله حل نخواهد شد. چگونه می‌توانیم این هویت ضداستعماری را برجسته کنیم؟ با هویت ایرانی. به نظر من، این مسئله بسیار مهم است. پشتیبان این هویت چه چیزهایی است؟ بله، ارزش‌های اخلاقی و مانند آن. اما دوستان، باید توجه داشته باشیم که ما قرار نیست با بدیهیات عالم بجنگیم. بدیهیات عالم چیست؟ امروز ایالات متحده یک قدرت واقعاً مقتدر مادی است، و ما باید تلاش کنیم که به چنین قدرت و اقتداری دست یابیم.

دانشگاه‌های ما باید به دانشگاه‌هایی مانند برکلی و هاروارد تبدیل شوند. باید چنین بشوند، و علاوه بر آن، باید ارزش‌های اخلاقی افزوده داشته باشند. همچنین باید از علم، در معنای الهی آن، تولید داشته باشند و اساساً معنای علم را دگرگون کنند. من در این زمینه هیچ اختلاف نظری ندارم. اما توجه داشته باشید که ما فلسفه را از یونان گرفتیم و آن را به یک پدیده‌ی دیگر تبدیل کردیم، به خلق جدیدی رساندیم. آیا دانشی که از دنیای غرب وارد می‌شود و شده است، قابل تبدیل به یک چیز دیگر هست؟ بله، هنگامی که اراده کنیم و بگوییم: «من تبدیل‌کننده‌ام؛ من دارایی‌ای دارم که می‌توانم این علم را صدها فرسنگ به جلو ببرم.» چه کسی می‌تواند چنین کاری را انجام دهد؟ انسانی که همواره خود را انسان بدبخت زیردست استعمار می‌بیند، هیچ‌گاه نمی‌تواند سر خود را بالا بگیرد و با افتخار بگوید: «من ایرانی‌ام، و ایران را به مرکز علمی جهان تبدیل خواهم کرد.» چرا می‌توانم چنین کنم؟ زیرا من سرمایه‌ی عظیم اجتماعی، معنوی و علمی در این خاک دارم. زیرا من سرمایه‌ی عمیق فرهنگی در اختیار دارم، و با اتکا به این سرمایه‌ی عمیق فرهنگی، می‌توانم علمی دیگر تولید کنم، جهانی دیگر خلق کنم و ارتقایی ویژه پدید آورم. به نظر من، پروژه‌ی اصلی هویتی در دانشگاه‌های ما باید همین باشد. بله، عقبه‌ی فرهنگی، معنوی و اخلاقی مهم است. اما این عقبه را نباید در مسیر درگیری با بدیهیات قرار دهیم. بدیهیات یعنی چه؟ یعنی دارایی‌های ایجابی دنیای مدرن. ما با آن‌ها درگیر نیستیم. اتفاقاً قصد داریم به آن‌ها دست یابیم. تو که آن‌ها را به ایران نمی‌دهی، تو آن‌ها را برای آمریکا تولید می‌کنی. آن کسی که در جریان «زن، زندگی، آزادی» از ایران خارج شده است و در نهایت به این کشور خدمت نخواهد کرد، همان کسی است که توانسته اپلای کند و رفته است. اما در نهایت، آن جوان بسیجی مانند شهید شهریاری است که پای کار می‌ایستد و اورانیوم بیست درصد را برای بیماران سرطانی ما تولید می‌کند؛ آن‌هم بدون هیچ چشم‌داشتی. این انسان، نمونه‌ای است که باید به عنوان قدم اول در مسیر تربیت انسان‌هایی همچون شهید شهریاری، احمدی‌روشن، و فخری زاده در نظر گرفته شود. انسان‌هایی که خوشبختانه تعدادشان نیز کم نیست، الحمدلله. البته اگر نسبت بگیریم با کل دانشجویان ما، درصد بالایی نیستند.

نکته‌ی دوم آن است که ما واقعاً باید در هویت عمومی دانشگاه در ایران تغییر ایجاد کنیم. و این امر شدنی است. ما می‌توانیم بر هویت ایرانی، به عنوان هویتی اسلامی، و به طور خاص، هویتی شیعی و ضداستعماری، و نیز بر آن روحیه‌ی ملی‌گرایانه، روحیه‌ی اعتمادبه‌نفس، و هویت اخلاقی و معنوی ایران تأکید کنیم. البته به شرط آن که بدانیم این سرمایه را چگونه می‌توان به کار گرفت. چگونه می‌توان آن را تبدیل کرد به یک نهضت، به یک قیام عمومی اجتماعی. قیامی که بتواند ساختارها را متحول کند. به عبارت دیگر، ما بیش از آنکه لازم باشد به پروژه‌ی طراحی ساختار بدیل بیندیشیم، باید به پروژه‌ی انسانی تغییر هویت فکر کنیم. زیرا نقطه‌ی قدرت انقلاب اسلامی، در این جاست، نه در جای دیگر. این انسان‌ها هستند که ساختارها را دگرگون خواهند کرد. این انسان‌ها هستند که علم دیگری پدید خواهند آورد. بنابراین ما اکنون باید به آن موج گسترده‌ی انسانی بیندیشیم. ان شاء الله خداوند به ما توفیق دهد که این گام را برداریم و زمینه را بیش از پیش برای ظهور ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فراهم سازیم.



... این هویت استعماری که فرمودید... این مربوط به چه مؤلفه‌ای از دانشگاه است؟

تأسیس نهاد دانشگاه در برابر نهاد حوزه

نقطه‌ی آغاز هر پدیده‌ای اهمیت بسیاری دارد. آن روز نخست که این دانشگاه تأسیس شد، هدف از تأسیس آن چه بود؟ نخستین دانشکده‌ای که در ایران راه‌اندازی شد، دانشکده‌ی معقول و منقول دانشگاه تهران بود. این دانشکده چه بود؟ موضوعات آن شامل طب، نجوم، ریاضیات، فیزیک و شیمی نبود؛ بلکه فقه، اصول و فلسفه در آن تدریس می‌شد. حال آن که ما پیش از آن، فقه و اصول و فلسفه را در اختیار داشتیم. بنابراین هدف این نبوده است که آنچه داریم توسعه یابد؛ بلکه می‌خواستند نهادی را در برابر نهاد حوزه تأسیس کنند تا مرجعیت علمی و فکری را از آن سلب نمایند. به عبارت دیگر، پیدایش نهاد دانشگاه از آغاز با هدف مقابله با نهادهای اصیل ایرانی شکل گرفته است. نکته‌ی جالب‌تر این‌جاست که آن‌ها در آن زمان نیرو و استاد در اختیار نداشتند و از بیرون ایران نیز نمی‌توانستند افراد را وارد کنند. پس نیروی انسانی خود را از کجا تأمین کردند؟ از همان حوزه‌ی علمیه. برخی طلاب را گرفته، لباسشان را تغییر دادند، به غرب فرستادند تا مدتی تحصیل کنند و در کنار آن، مشغول رفتارهایی شوند که پایبندی‌های دینی آن‌ها را تضعیف کند؛ مانند پوشیدن کراوات و مانند آن. با این حال، موفق نشدند. یعنی حتی با تمام این اقدامات، دانشکده‌ی معقول و منقول دانشگاه تهران آن چیزی نشد که آن‌ها در ابتدا می‌خواستند. این نطفه به‌گونه‌ای شکل گرفته بود که در برابر جامعه‌ی ایران بایستد. ساختار استعماری، دانشگاه را به نهادی تبدیل کرده است که شکاف اجتماعی ایجاد کند؛ نهادی که در تضاد با فرهنگ موجود جامعه‌ی ایران عمل کند. برای مثال، دخترخانمی که وارد دانشگاه می‌شود، به سرعت احساس می‌کند که باید خود را از فرهنگ قبلی‌اش جدا سازد؛ چراکه فرد «مدرن»، «پیشرفته» و «باکلاس»، کسی است که دیگر به تعبیر امروزی، «زندگی املی» ندارد. زندگی باکلاس چیست؟ یعنی همان سبک زندگی‌ای که در دهه‌های پهلوی ترویج شد. حال آنکه در دنیای غرب، دانشجو با این نوع زیست تعریف نمی‌شود. دانشجویی که می‌خواهد درس بخواند، اهل عیش و نوش نیست؛ برای تفریح و وقت‌گذرانی به دانشگاه نمی‌رود. او صبح به کتابخانه می‌رود و شب از آن بیرون می‌آید. اگر فردی بخواهد به دنبال چنین امور سبک‌سرانه برود، دانشگاه جای او نیست؛ جای دیگری باید برود.

اما چرا دانشگاه در ایران این‌گونه طراحی شده است؟ زیرا از همان آغاز، رفتارهایی چون رقص و فساد، به‌عنوان کنش‌های نهادینه‌شده برای دانشجوی دختر، در دهه‌های پهلوی اول و دوم نهادینه شده است. دانشگاه باید تبدیل می‌شد به محیطی برای مد، آرایش، و الگوهای زیستی بیگانه. این امر تنها به فضای فرهنگی محدود نمانده، بلکه به فضای علمی نیز تسری یافته است. در این فضا، افتخار آن نیست که فردی مسئله‌ای از مسائل صنعتی کشور را حل کرده باشد؛ بلکه افتخار آن است که فرد چند مقاله در فلان مجله‌ی بین‌المللی منتشر کرده و توانسته از آن طریق امتیازاتی به‌دست آورد و اپلای کند و در یک کشور غربی پذیرفته شود. این، نهایت آرزوی فردی است که در محیط دانشگاهی امروز ایران زیست می‌کند. چرا؟ زیرا از ابتدا دانشگاه به این صورت طراحی شده است. این وضعیت تنها در ایران نیست. اگر به دانشگاه‌های شمال آفریقا بروید، می‌بینید که دانشجویان باید حتماً زبان فرانسه بیاموزند و بالاترین آرزوی آنان این است که به استاد دانشگاه سوربن تبدیل شوند. در تمام کشورهای مستعمره‌ی فرانسه، غایت و نهایت آرزوی اساتید آن کشورها چنین است. جالب آن که در ایران هنوز این وضعیت به آن شدت نیست؛ اما در آن کشورها، تمام دروس دانش‌آموزان از دبستان به زبان فرانسه است. کودک از ابتدا به زبان فرانسه آموزش می‌بیند و با این زبان رشد می‌کند؛ به‌گونه‌ای که تصور می‌کند علم ذاتاً به زبان فرانسه است. این، معنای استعمار است. استعمار، تو را از تمام دارایی‌هایت جدا می‌کند.



دانشگاه؛ پشتیبان ساختارهای استعماری

سوالی که می‌شود پرسید این است که ما وقتی به صحنه‌ی دانشگاه نگاه می‌کنیم می‌بینیم که افراد با یک سرمایه‌ی معنوی، با یک سرمایه‌ی ملی وارد دانشگاه می‌شوند. این‌گونه نیست که افرادی باشند که بالذات غرب‌زده باشند و مدرنیته این‌ها را گرفته باشد. این‌ها در فضای دانشگاه هویت‌شان تغییر می‌کند و مثلاً بسیجی‌هایی که می‌روند آخر در خدمت کشور قرار می‌گیرند یک اقلیتی می‌شوند. انگار دانشگاه یک مکانیزمی دارد که حتی افرادی که خنثی هستند را به سمت غرب می‌کشانند و دانشگاه هم در خدمت ما است، یعنی سیاست‌گذاری‌اش و ریاستش و مدیریتش الان در خدمت جمهوری اسلامی است ولی کماکان این قضیه برقرار است، برای این چگونه می‌توان چاره اندیشید؟

نهاد دانشگاه پدید آمد تا بتواند ساختارهای استعماری را در ایران پشتیبانی بکند. من سؤال اولی که پرسیدم این بود: آیا نهاد دانشگاه در غرب کارکردش این بود که ساختارهای مدرن در محیط جامعه‌ی غربی را پشتیبانی بکند؟ پشتیبان اصلی ساختارهای مدرن دانشگاه است. پشتیبان ساختارهای استعماری کجاست؟ در کشورهای غیرمدرن دانشگاه است. در ایران خودمان چنین است. طبیعی است که فرهنگ این ساختار را نمی‌توانی به این راحتی از بین بگیری. ما قبل انقلاب که فرهنگمان این بود، بعد انقلاب همین حرف‌هایی که من دارم می‌زنم این‌ها حرف‌های دهه شصتی است، حرف‌های جدیدی نیست. دهه‌ی شصت همه از این حرف‌ها می‌زدند. به واسطه‌ی همین حرف‌ها آمدم انقلاب فرهنگی راه‌انداختیم. در انقلاب فرهنگی گفتیم این استادها را کنار می‌گذاریم. جالب آن است که پس از انقلاب فرهنگی، استادان چپ‌گرا کنار گذاشته شدند و گروهی از استادان راست‌گرا سرکار آمدند. اکنون فضای علوم انسانی ما حتی از علوم انسانی در آمریکا نیز آمریکایی‌تر است. در علوم انسانی آمریکا، همچنان استادانی با گرایش‌های چپ فعالیت دارند؛ اما ما در ایران استادان چپ را همگی از دانشگاه‌ها اخراج کردیم. اخیراً برخی که در فرانسه و امثال آن تحصیل کرده‌اند، بازگشته‌اند، وگرنه در زمان انقلاب فرهنگی، این گروه‌ها از فضای دانشگاهی حذف شدند. امروز تنها راست‌گراها و لیبرال‌ها در فضای دانشگاهی ما باقی مانده‌اند. در واقع، پروژه‌ی انقلاب فرهنگی، پروژه‌ای خام بود. همان‌طور که پیش‌تر نیز عرض کردم، ما امروز نیازی نداریم که صرفاً رئیس فلان دانشگاه را تغییر دهیم. نهایت تلاشی که رئیس دانشگاه انجام می‌دهد آن است که بکوشد این نهاد استعماری به‌صورت آشکار در خدمت ایالات متحده نباشد؛ تنها تلاش می‌کند اندکی از شدت این خدمت بکاهد. نهایت عملکرد مدیریتی در ساختار کنونی ما همین است. این فقط محدود به دانشگاه نیست؛ بلکه در بسیاری از ساختارهای مدرن، که در واقع استعماری‌اند، این وضعیت دیده می‌شود. عملکرد طبقه‌ی بالادستی و رؤسا، یک سو است؛ اما کارکرد بدنه‌ی اصلی روشن است: اعضای هیئت علمی، کارشناسان وزارتخانه‌ها و امثال آن. چرا؟ زیرا در همان فرهنگ پرورش یافته‌اند. حتی اگر روز نخست حزب‌اللهی بوده‌اند، روزهای بعد فرهنگ غالب، آن‌ها را در خود هضم کرده است.

سؤال این است: آیا با تغییر کتب درسی می‌توان این روند را تغییر داد؟ به‌نظر من، تغییر کتب درسی تنها بخشی کوچک از مسئله است. اصل ماجرا، فرهنگ و هویت است. هویت، پدیده‌ای انسانی و اجتماعی است. همان‌طور که ما انقلاب را با تکیه بر پدیده‌ای انسانی و اجتماعی در میان توده‌های مردم رقم زدیم، تا زمانی که این پدیده‌ی انسانی و اجتماعی نتواند برتری خود را در محیط دانشگاهی اثبات و تثبیت کند، تغییری پدید نخواهد آمد.

ویرایش در هویت بسیجی

به‌نظر من، مشکل در همان دانشجویان بسیجی است. دانشجویان بسیجی هویت خود را به‌گونه‌ای تعریف نمی‌کنند که بتواند با بدنه‌ی عمومی جامعه‌ی دانشگاهی همراه شود. چه رفتاری دارند؟ یا برای جذب دیگران، وارد نوعی مماشات و سازش می‌شوند و بسیاری از



اصول را نادیده می‌گیرند، یا بر اصول خود به صورت تند و غیرجذاب می‌ایستند و با ادبیاتی خشن می‌گویند: «این‌ها ارزش‌های اسلامی ما است و شما حق ندارید در برابر آن بایستید.» اما ادبیاتی که بنده امروز طرح کردم، در واقع ادبیات غالب بدنه‌ی حزب‌اللهی ما نیست. چرا چنین نمی‌گوییم: «خواهرم، برادرم، تو ایرانی هستی؛ چرا در حال خدمت به استعمار هستی؟ این نهاد دانشگاه، نهادی است که از استعمار پشتیبانی می‌کند.» چنین ادبیاتی میان ما زنده نیست.

سؤال این است: آیا این ادبیات می‌تواند ارتباطی با بخشی از استادان داشته باشد، استادانی که حتی با دانشجویان بسیجی نیز مشکل دارند؟ به نظر من، ظرفیت همراهی در میان آن‌ها بسیار بالا است. اگر این گفتمان را امتحان کنیم، خواهیم دید که نتیجه‌بخش خواهد بود. مشکل، گفتمان ما است. اگر گفتمان ما تغییر کند، هویت‌سازی مبتنی بر آن نیز دگرگون خواهد شد و هویتی جدید خلق خواهیم کرد که بخش گسترده‌ای از بدنه‌ی دانشگاهی کشور بتواند در ذیل آن هویت تنفس کند. در نتیجه، این پروژه به پروژه‌ای موفق تبدیل خواهد شد و خواهد توانست گام‌های بعدی را بلندتر بردارد. اما اگر گفتمان را به صورت تقابلی سنت/مدرنیته طراحی کنیم و بگوییم: «من طرفدار سنت هستم، او طرفدار مدرنیته است»، بدانیم که این نزاع هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد. گروهی به‌خاطر ارزش‌های اخلاقی در یک سو قرار می‌گیرند، و گروهی دیگر به‌خاطر زرق و برق دنیا در سوی دیگر. ولی سؤال اصلی این است: آیا واقعاً دانشجو تا این اندازه بی‌هویت شده است که بگوید: «گور پدر ایران، من فقط می‌خواهم به دنبال لذت و خوش‌گذرانی خود باشم؟»

به نظر من، بسیاری از دانشجویان چنین نیستند. کافی است آغاز کنیم، سپس خواهیم دید که این ایرانی تا چه اندازه ظرفیت دارد که فدایی ایران شود، فدایی هویت ملی خویش شود، و به تبع آن، فدایی ارزش‌های دینی و اسلامی گردد. شهید فخری‌زاده تنها یک نفر نبود. احمدی‌روشن تنها یک نفر نبود. شهریار تنها یک نفر نبود. افراد بسیاری می‌توانند در این مسیر قدم بگذارند. نمونه‌ی این چیست؟ نمونه‌اش همین آدم‌هایی که تشیع حاج قاسم آمدند. بله بعدش سر هواپیمای اوکراینی اعتراض هم کردند، ولی آن طرف را نگاه کن چرا حاج قاسم برای او جذاب است؟ تداعی شدن برا او جذاب است، شما برای او نقش تعریف کن، یا مسیر را فراهم کن که او نقش خودش را پیدا کند. بستر چیست؟ هویت‌سازی است.

یعنی شما می‌فرمایید که با همین مطرح کردن هویت ملی ما می‌توانیم یک همراهی مجموعه کشور را جذب کنیم و با همین این‌ها یک حضور متفاوتی در صحنه رقم بزنیم که یک نهادهای متفاوتی بتوانیم بسازیم در آینده و بعداً تازه ما بتوانیم به تربیت انسان به وسیله‌ی فرهنگ فکر بکنیم.

تا وقتی ساختار نساختیم باید روی هویت تمرکز کنیم

به عبارتی دیگر نگاه کنید این انسان‌ها هستند که ساختارها را تغییر می‌دهند. و این زیست انسانی است که ساختار می‌سازد. بله بعد از اینکه یک‌سری از انسان‌های متعالی آمدند و ساختارهایی را ساختند شما به سهولت به تولید انبوه می‌رسید. ما الان در این مقطع هستیم؟ نه ما هنوز ساختارهای خودمان را نساختیم. تا وقتی که ساختارهایمان را نساختیم باید روی هویت‌مان تمرکز کنیم. وقتی روی هویت تمرکز کردیم بعداً شما ساختارهایت را می‌سازی. این را هم بگویم در کل ساختارهای اسلامی یک‌سری ساختارهایی است که مثل ساختارهای مدرن مکانیکی نیست. یعنی در نهایت بهترین ساختار را هم که بسازی تا آخرش این اعتقاد، تقوا، خودنگهداری و ایمان است که کار هویت اسلامی، دینی و انقلابی ما را پیش می‌برد. یعنی فاکتورهای انسانی در نهایت حتی با ساخته شدن ساختارها کم‌رنگ نمی‌شود. لذا در اسلام و آن تمدن باشکوه اسلامی ساختارها پدیده‌های غالبی مثل دنیای امروز نیست. ساختارها برای ظهور و بروز توانمندی‌ها و استعدادهای انسانی به شدت ملایم، به شدت کم‌رنگ و به شدت زمینه‌ساز هستند. از این هوس‌ها البته غربی‌ها



هم داشتند. آمریکایی‌ها در حال حاضر درباره‌ی «دانشگاه بدون مرز» و لزوم برداشته شدن مرزها سخن می‌گویند و تأکید می‌کنند که باید به دانشگاه اجازه داد فاصله‌اش را از جامعه کاهش دهد. این‌ها برای آن‌ها صرفاً شعار است؛ زیرا انسان برایشان مسئله‌ای جدی نیست. آنچه در ساختار مدرن آن‌ها اهمیت دارد، بهره‌وری از طریق یک ساختار مکانیکی است. مدرنیته دارای روحی مکانیکی است. من در این گفت‌وگو اصلاً وارد نقد مدرنیته نشدم. اگر بخواهیم وارد نقد مدرنیته شویم، اساساً نیازی نیست ما سخنی بگوییم؛ خود غربی‌ها در حال سخن گفتن درباره‌ی آن هستند. ما نیز بعداً نکاتی به آن خواهیم افزود. باید بگوییم ما با مسئله‌ای بزرگ‌تر مواجه‌ایم و آن مسئله، مسئله‌ای استعماری است؛ و این مسئله فقط از طریق هویت قابل حل است. گام به گام، نخست از خودمان باید شروع کنیم. یعنی ما، بچه‌های انقلابی، باید ادبیات خود را به گونه‌ای تنظیم کنیم که قابلیت همراه کردن طیف گسترده‌تری از مخاطبان را داشته باشد. اگر ادبیات ما، ادبیاتی قدرتمند و هدفمند باشد و دقیقاً همان نقطه‌ای را نشانه برود که باید، آنگاه دیگران نیز به تدریج همراه خواهند شد.

یک نکته‌ای که بعضاً مطرح می‌کنیم این است که افرادی که به قولی حالت خنثی دارند و آن قدری فضای بسیجی و حزب‌اللهی ندارند نمی‌توانند در این کشور نقش‌آفرینی کنند این نیست که هویت ملی ندارند، بلکه جایی برای خودشان نمی‌بینند، نقشی برای خودشان نمی‌بینند. به خاطر همین است.

من این را قبول دارم و بیش از اینکه نقشی برای خودشان نمی‌بینند اساساً ذهنشان به گونه‌ای ساخت پیدا کرده که فکر می‌کنند همه چیز تمام شده است. ما هیچ چیز نیستیم، ایران هیچ چیز نیست، یک دنیای سیاه، تاریک و بدون هیچ برون‌داد روشن است. هرچه روشنی هست آن طرف هست. این تصویر را اول باید اصلاح کرد. تصویر او که اصلاح شود خودش یک نقش‌هایی را پیدا می‌کند.

وقتی که این شخص در یک پیوستگی‌ای با رسانه‌ها و نهادهای مدرن است، آیا ما می‌توانیم با یک جمع انسانی محدودی بیاییم این فضایی را که برای این شخص شکل گرفته بشکنیم؟

بله؛ چون ما کنار هم داریم زندگی می‌کنیم به شرطی که گتو (Ghetto) نشویم، ما بچه بسیجی‌ها برای خودمان پروژه می‌سازیم، بلکه باید این قدر باز و گسترده باشیم و این گونه باشد که من بسیجی حاضرم برای تو این کار را فراهم کنم و خودم کنار بکشم. این جا است که معنای بسیجی معلوم می‌شود. بسیجی کسی است که حاضر است روی مین برود تا بقیه از روی او رد شوند. مسئله اصلی امروز بچه‌های بسیج اند. آن هسته‌ی اصلی‌ای که می‌تواند معادله را تغییر بدهد این است که ما بتوانیم دوباره یک بار مهندسی ژنتیک بکنیم و این سلولی که می‌تواند تغییر اساسی در این بافت پدید بیاورد، آن را ویرایش کنیم. آن که ویرایش بشود بافت تغییر خواهد به سرعت تغییر خواهد کرد.

هویت با قابلیت همراهی بدنه‌ی گسترده‌ی دانشگاه

آن کادر هویت خودش یک سؤالی است آیا با گفتمان‌سازی انجام می‌شود؟ فرمودید که یک هویتی هم این فرهنگ دانشگاهی دارد و مقابله با آن هویت چگونه ممکن است؟

در حال حاضر، نهادهایی در دانشگاه وجود دارند که نفوذ کرده‌اند و توانسته‌اند ساختارهای حاشیه‌ای ایجاد کنند که می‌توانند به توسعه‌ی تربیت نیروی انسانی در این زمینه کمک نمایند. با این حال، به نظر می‌رسد که مسئله فقط این نیست. ما در میدان زیست عمومی جامعه‌ی ایران، از دیرباز، ظرفیت‌های درونی ویژه‌ای داشته‌ایم. به عبارت دیگر، نیازی نیست که صرفاً به ساختارهای رسمی



مانند نهادهای دانشگاهی متکی باشیم؛ بلکه فرد می‌تواند در این نهادها حضور یابد و نقش‌آفرینی کند. این نکته از اهمیت بالایی برخوردار است. به عنوان مثال، جوانانی که در بسیج می‌آیند، وارد عرصه‌هایی از کنش‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌گردند و در پی آن، اتفاقات بعدی می‌افتد، همین که شما از نظر سیاسی با فلان جریان ارتباط گرفت. مثلاً فلانی‌ها که اصلاح‌طلب اند من طرف جریان انقلابی‌ام، به تبع این خیلی چیزها برای حل می‌شود. درحالی‌که شما با او درگیر هستید که چرا اصلاح‌طلب هستی؟ بخشی از داستان به این برمی‌گردد که شما در یک نهادی آمدی و یک هویت سیاسی یافته پیدا کردی، و با این هویت یک‌سری اتفاقات برای افتاده‌است. به همین ترتیب، فردی که هیئت می‌آید، به تدریج هویت جدیدی در آن فضا پیدا می‌کند. علاوه بر نهادهای درون دانشگاه، نهادهای دیگری نیز خارج از دانشگاه وجود دارند، مانند پژوهشگاه‌ها، مراکز علمی و کانون‌های اطراف دانشگاه، و همچنین موقعیت‌های مختلف در محیط اجتماعی. همچنین، لزوماً نیازی نیست که فضایی کاملاً صنعتی و حرفه‌ای ایجاد کنیم تا مثلاً استادی که در رشته‌ی هوافضا یا فیزیک مدرن تخصص دارد، در آنجا نقش‌آفرینی کند.

چه عاملی دکتر چمران را به انقلاب و فضای انقلابی جذب کرد؟ کودکان محروم جنوب لبنان. در نهایت، شما با انسان‌ها سروکار دارید، این را فراموش نکنید. همین که فردی به منطقه‌ای محروم می‌رود و دست چند نوجوانان را می‌گیرد، از این کار لذت می‌برد، چون انسان است، عواطفی دارد، فطرتی دارد. همه‌ی انسان‌ها این‌گونه‌اند. مقایسه‌ی چمران قبل و بعد از این تجربیات، گویای این تحول عمیق است.

شما فکر می‌کنید این نحوه‌ی حضوری که نهادهای انقلابی در دانشگاه دارند و آرایشی که در صحنه گرفتند این‌ها نیاز به بازبینی و اصلاح و امثال این‌ها ندارد؟

چرا خیلی زیاد، اولین مسئله‌اش هم این است که هویت آدم‌هایی که دارند اینجا کار می‌کنند تغییر نکند، ما هویت بسیجی را باید تغییر دهیم. تغییری باید پدید بیاوریم که بتواند بدنه‌ی گسترده‌ی دانشگاه را، یعنی بیست میلیون جوانی که داریم را بیست میلیون بسیجی بکند. این هویت فعلی الان قابلیت این را ندارد که بیست میلیون را زیر چتر خودش بیاورد. به عبارتی بسیجی‌ها یک جریان اقلیتی هستند که می‌خواهند خودشان را مقابل جریان طوفانی حفظ کنند. هجومی نیست، هجوم به این معنا نیست که بزنیم در دهن طرف مقابل، هجوم به این معنا است که ما در حال توسعه‌ایم و روز به روز تعداد آدم‌هایی که زیر این پرچم می‌آیند در حال افزایش است. ما فقط با تنازل می‌توانیم الان آدم دور خود جذب کنیم و نگه‌داریم. تنازل هم یعنی در خودت داری هضم می‌شوی او را سمت خودت نیاوردی، خودت آن سمت می‌روی. راه‌حل دیگری داریم؟ بله. مسئله سر این است که از نقطه‌ای که داری حمله می‌کنی، با آن چیزی که درگیری درست نیست. ببینم با کجا و به چه شکلی درگیر بشویم تا صحنه‌ی نبرد به نفع خودت تغییر نکند. ان‌شاءالله بتوانیم یک هویت باشکوه و قوی با ظرفیت‌های ملی برای بدنه‌ی دانشگاهی پدید بیاوریم که خادم ایران باشند نه قدرت استعماری و استکباری آمریکا در دنیا.